

ما از دویست سال پیش فی الجمله با علم و تکنولوژی جدید آشنایی پیدا کرده ایم. از تاریخ تأسیس اولین مدرسه عالی هم بیش از یکصد و پنجاه سال می گذرد. من یکبار که به تاریخ دار الفنون فکر می کردم بنظرم رسید طراحان برنامه مدرسه صرفاً به علوم کاربردی توجه کرده بودند و نه فقط به علوم انسانی در برنامه جایی نداده اند بلکه ریاضیات و فیزیک هم از نظر افتاده بود اما نمی دانم چرا ناگهان در نظرم آمد که اگر اتفاقاً برنامه درسی غیر از این بود گناه شکست دار الفنون را به گردن فلسفه و علوم انسانی می انداختند و می گفتند اینها بجای اینکه علوم مفید اروپایی را اخذ کنند دنبال مطالب بیهوده رفتند و فصلی هم می افزودند که چگونه وجود این علوم باعث از رونق افتادن رشته های مفید شده است.

نکته ای که سید جمال الدین اسدآبادی و شاگردان او نیز اجمالاً به آن توجه کرده بودند این بود که علم را نمی توان از ریشه اش جدا کرد و از جایی به جای دیگر برد. آنها عثمانی را مثال می زدند که شصت سال از برنامه آموزش اروپا تقلید کرده بود و در مرحله تقلید مانده بود. در اینکه هر علمی را از هر جا می توان آموخت و بهر جا می توان برد نزاع و اختلافی نیست. مشکل اینست که انتقال فراگرفته ها و آموخته ها کی و چگونه می تواند سنگ بنای نظام علم باشند یعنی چه شرایطی باید فراهم شود که علم آموخته را نگاه دارد و آن را ریشه دار کند و بسط دهد. قبل از این که مسئله مطرح شود در باب این نکته فکر باید کرد که چرا گاهی علمی از جایی به جای دیگر می رود و در وطن جدید رونق و نشاط پیدا می کند و در مواردی با اینکه همه زبانها و دهانها به مدح علم گویاست کار علم همچنان راکد می ماند. اشاره کردم که علم آموزشی را می توان اقتباس کرد (و اکنون حتی به آموزش هم نیاز نیست بلکه فناوری اطلاعات را می توان از بازار خرید و مصرف کرد) اما اگر سالها بگذرد و شاخه ای را که از ریشه بریده و آورده اند در زمین مناسب قرار ندهند آن شاخه افسرده و پژمرده می شود. ما از تاریخ دار الفنون و دار المعلمین و دانشسراهای عالی و مقدماتی درس نگرفته ایم و هرگز فکر نکرده ایم و لایق شأن خود نمی دانیم که به چنین مسائلی بیندیشیم که چرا دار الفنون تنزل کرد و به دبیرستان تبدیل شد و دار المعلمین که معلم خوب تربیت می کرد به چیز دیگری با نام دیگر و صفت دیگر تبدیل شد. چرا محصلان دوره اول متوسطه ما می توانستند دو سال در دانشسرا درس بخوانند و در عنفوان جوانی معلمان خوب مدارس ابتدایی باشند، یعنی از عهده کاری برآیند که امروز معلمان لیسانسیه از عهده بر نمی آیند. چرا در میان صدها کارمند اداره کمتر کارمندی از عهده نوشتن یک نامه ساده اداری بر می آید. لایق برنامه نویسی و فارسی دانی که مهم نیست پس بینیم چه چیز مهم است و مهم ها را دریابیم. وقتی می پرسیم چه چیز مهم است با پاسخ های آماده مواجه می شویم. اکثر پاسخ دهندگان کم و بیش نظیر همان جوابی را می دهند که جوانان ما با انتخاب رشته در دانشگاهها بصورت سربسته اظهار کرده اند. وقتی از یک دانشجو می پرسند چرا مثلاً زمین شناسی می خواند بجای اینکه خیلی ساده جواب بدهد که زمین شناسی را دوست می دارم یا قرعه کنکور بنام زمین شناسی خورده است می گوید برای خدمت به کشورم این رشته را انتخاب کرده ام. اگر از کسانی که نامه نویسی را بی اهمیت می دانند پرسیده شود که مهم ها چرا مهمند و اهمیتشان از کجا آمده است بعضی حرفهای کلی را تکرار می کنند و اگر از آنان توضیح خواسته شود می گویند همه بر این قولند و شک کردن در صحت تشخیص آنها وجهی ندارد. البته وقتی می گویند مهندس بودن از فارسی بلد بودن بهتر است با آنها نزاع نمی کنیم. بحث بر سر شغل و عنوان و علاقه علمی نیست. علم هرچه باشد عزیز و شریف است و هرکس بهر علمی علاقه دارد آن را تحصیل کند اما در مقام علم و نظر و بحث در باب نسبت علم و جامعه قضیه تفاوت پیدا می کند. آن که می گفت مهندسان و پزشکان و فیزیک دانان و زمین شناسان از میان اهل دانش گروه برتر یا گروه فایده رسانند برای سخن خود دلیل یا دلائلی داشت و همه دلائلش به این اصل باز می گشت که علم باید مفید باشد و با آن بتوان جهان را تغییر داد و زندگی را بهبود بخشید. متقدمان هم با اینکه در معنای سود و سعادت و بهبود زندگی با متجددان اختلاف اساسی داشتند از پیوند علم و زندگی غافل نبودند چنانکه در طرح سیاست آنان علم مقام بلند داشت.

فارابی به موافقت ارسطو می گفت که اگر فضائل نظری و فکری و اخلاقی و عملی در جامعه نباشد بنای سیاست فاضله استوار نمی شود. این فضائل بعضی آموختنی است و بعضی دیگر را نمی توان آموخت اما آموختن آموختنی ها هم موقوف به وجود فضائل مقدم بر آنهاست یعنی فضائل عملی موقوف به فضائل اخلاقی و این فضائل بسته به فضائل فکری و بالاخره همه این فضائل تابع فضائل نظری است پس مطلب متقدمان در نسبت میان علم و زندگی محدود به این نبوده است که علم مایه سعادت بمعنی اخلاقی لفظ می شود بلکه معاش و معاملات و سیاست هم بر علم مبتنی بوده است. حتی اگر بگویند این معانی را در طرح فلاسفه و نه در متن زندگی واقعی مردم دنیاهای قدیم می توان یافت توجه کنیم که اینجا هم درباره نسبت علم و زندگی بطور کلی بحث نمی کنیم بلکه سخن در این است که ما چگونه علوم را از نظر اهمیت طبقه بندی می کنیم. علوم همواره با هم نسبتی داشته اند و دارند و این نسبت بدلخواه ما معین نشده و تغییر هم نمی کند ولی دانشجویان در انتخاب رشته تحصیلی و مردم در تعیین درجه اهمیت علم به طبقه بندی فیلسوفان کاری ندارند. چیزی که باید با تأکید بهمه تذکر داد اینست که علوم همه بهم بسته اند و حرفهایی از این قبیل که فلان علم را رها کنند و آن دیگرها را بگیرند حرفهای سطحی عوامانه است هرچند که از دهان دانشمندان بیرون آمده باشد. دانشمندان هرچه در دانش بخصوص مقام بلند داشته باشند ممکن است در دانش های دیگر بصیرتی نداشته باشند و چه بسا که درباره کل دانش نظرهای بی اساس و سست اظهار کنند. از همه اینها که بگذریم می پذیریم که علم باید کارساز زندگی باشد ولی ما معمولاً نمی پرسیم که چه علومی کارساز خانه و کوچه و بازار و مدرسه و صنعت و کشاورزی و ادبیات ما است. همینقدر بما گفته اند و ما پذیرفته ایم که فلان علم سودمند است. نادریست هم نگفته اند. مشکل اینست که یک علم در جایی بسیار سودمند است اما شاید در جای دیگر هیچ سودی نداشته باشد یا کم سود باشد. علم جدید علم تصرف و تسخیر است اما از این سلاح تصرف و تسخیر هم بیک اندازه نمی توانند استفاده کنند. خویست که ما در تحصیل علوم مفید بکوشیم اما در تاریخ تجدد جهان کنونی چنین اتفاق افتاده است که علم های بالذات مفید که با آنها جهان را تغییر می دهند در بعضی جاها بصورت پویسته خشکی در می آید که بکار تصرف در جهان نمی آید یعنی دانشمندان آسیایی و آفریقایی که در جهان توسعه یافته کارهای بزرگ می کند در وطن خود فقط یک مدرس است یا در بهترین صورت به پژوهش در مسائلی می پردازد که ممکن است برای جهان علم و علم جهانی مفید باشد اما در وطن و کشور او سودمند نیست و اثر چندانی در توسعه علم کشور نمی گذارد و بسیاری از دانشمندان جهان توسعه نیافته به جهان توسعه یافته مهاجرت می کنند. آنها هم که در کشور خود می مانند اگر پژوهش مهمی انجام دهند پژوهششان بدرد جهان توسعه یافته می خورد. آنها هم مهاجرند. مهاجرانی که علاقه به وطن جسم و تن آنها را اینجا نگهداشته است. چرا این قضیه را کوچک می اندازیم و به آن توجه نمی کنیم؟